

رساله ای تحت عنوان «اللهو والملاهی» از «ابن خردادبه» (تولد ۲۱۱ هجری / وفات ۳۰۰ هجری) در لبنان چاپ شده که شرحی راجع به آن در سومین شماره مجله «الدرسات الادبیه» چاپ لبنان نوشته شده است.

رساله فوق در بیست و نه صفحه تنظیم گشته و از آن اطلاعات سودمندی درباره موسیقی و سرود و شعر ایرانی پیش از اسلام می توان بدست آورد. در این رساله نام برخی از آلات موسیقی ایرانی و بعضی از اصطلاحات و مقامهایی که در موسیقی وجود داشته و همچنین یک تصنیف فارسی مرکب از سه مصرع شعر دیده می شود. و ضمن همین قطعه دو حکایت نیز از باربد موسیقی دان نامدار دربار خسرو پرویز آمده است. نویسنده مقاله در پایان مقدمه می افزاید:

«در نظر داشتم که قسمتی از این قطعه را بفارسی ترجمه کنم ولی چون مشتمل بر اصطلاحات و نامهایی است که باید مورد تحقیق بیشتری قرار گیرد بهتر آن دانستم که آن قطعات را عیناً با حواشی مصحح آن چاپ کنم که برای کسانی که بخواهند در این موضوعات تحقیق کنند، سودمندتر باشد.»

**قطعه ای از رساله  
«اللهو والملاهی»**

فیدرس<sup>۱</sup> رومی نقل می کند. تارهای<sup>۲</sup> چهارگانه (ساز) همانند طابع اربعه ادمی است:

سیم زیر بمشابه مردمان صفراتی مزاج است - و سیم منثنی همچون مردمان دموی مزاج است و سیم مثلث به اشخاص بلفمی مزاج شباهت دارد - سیم بم به مردمان سودائی طبع ماند<sup>۳</sup>.

سیم زیر را با خنصر<sup>۴</sup> و سیم منثنی را که صدای آن چهاربرابر بم تر از زیر است با انگشت بنصر<sup>۵</sup> و سیم مثلث را که صدای آن چهار برابر بم تر از زیر است با انگشت وسطی<sup>۶</sup> و بم را که شش برابر بم تر از زیر است با انگشت سیبانه<sup>۷</sup>

مینوازند.  
ایرانیان معمولاً عود را با نای - و «زنامی»<sup>۹</sup> را با طنبور<sup>۱۱</sup> و سورنای<sup>۱۱</sup> را با دهل و مستیج<sup>۱۲</sup> را با صنج<sup>۱۳</sup> همسوا می کردند و می نواختند.

ایرانیان همراه با آواز، عود یا چنگ مینواختند و این از ویژگیهای موسیقی ایرانی بوده است، آنها دارای نغمات و آهنگها و تصنیفها و ترانه های متنوعی بوده اند که بالغ بر هشت می شده است.

بندستان<sup>۱۴</sup> و بهار<sup>۱۵</sup>، که این دو از فصیح ترین نغمات بشمار می آمده اند. سپس ابرین<sup>۱۶</sup> است که معمولاً در سیم زیرا اجرا می شده است. ابرینه<sup>۱۷</sup> نیز یکی دیگر از این نغمه هاست و بیش از همه فراز و نشیب یا مدگردی داشته است.

نغمه دیگر مادرواسبان<sup>۱۸</sup> است که ابتدا با وزنی سنگین آغاز می شده و سپس سریعتر میگشته و سرانجام با تانی از نغمه ای با «نغمه خاتمه» فرود می آمده است. لحن دیگر شسم<sup>۱۹</sup> می باشد که با وزنی سنگین نواخته می شده است. دیگری قبه<sup>۲۰</sup> است که روال مستدیری داشته است. نغمه دیگر اسپراس<sup>۲۱</sup> می باشد که حالتی یکنواخت و خواب آور داشته است. این آهنگ شادمانی و مسرت را در عروقی خسروان جایگزین می ساخته و خواب را به آرامی بدیدگان می آورده است. شاعر گوید:

نغمه ایست که چون بگوش رسد آرامش بخشد.  
و همچنانکه برای ایرانیها خواب آور است ما را نیز به خواب می برد. کسری<sup>۲۲</sup> گوید: عود عالی ترین سازهاست و من حاضریم برای اصلاح و تکمیل این ساز صد هزار درهم اعطا کنم. ایرانیان سازی دارند بنام (ونج)<sup>۲۳</sup> که هفت تار (سیم) دارد و نواختن آن شبیه صنج است و اهالی خراسان و توابع آنرا در عمل آورند.  
در ری و طبرستان و دیلم، نواختن طنبور بیش از سایر

رتال جامع علوم انسانی

**کلیات  
موسیقی در ایران**

**رساله ای از «ابن خردادبه» در زمینه موسیقی**

**دوره ساسانی** استاد حسینعلی ملاح (۱۳۷۱ - ۱۳۰۰)

مناطق متداول بوده و اغلب همراه با آواز نواخته می شده است. اصلاً ایرانیها طنبور را برتر از سایر آلات موسیقی می دانستند.

ساز دیگری نزد نبطی ها و جرامله متداول بوده که آنرا «غندور»<sup>۲۴</sup> می گفتند این ساز شبیه طنبور است و به همان نحو نیز نواخته می شود.

بزرگترین موسیقی دان زمان خسرو پرویز «پهلبد»<sup>۲۵</sup> نام داشته که اهل مرو بوده است و در نواختن عود چیره دست بود. همراه با کلام موزون تغنی می کرده و آهنگ می ساخته و ترکیب الحان می کرده است.

گویند هرگاه که کاتبان و راویان اخبار از عرض خبری به شاهنشاه بیم داشتند. به باربد متوسل می شدند و او با نغمه ای، خشم و لینعمت خود را فرومی نشانند و بهنگام مقتضی بمرض مطلب می پرداخت.

نغمات و آهنگهایی که باربد بخاطر خسرو پرویز ساخته بالغ بر هفتاد و پنج قطعه است. یکی از آثار زیبای او چنین است:

.....

قیصر ماه ماند و خاقان خرشید.  
آن من خدای ابر ماند کامغاران  
کخاهد ماه پوشد کخاهد خرشید ۲۶  
مفهوم ترانه چنین است:

قیصر ماه را ماند و خسرو خورشید را  
چنان ماند که آفتاب و قمر قرین اند

سزور من همانند ابريست که آستن باران است  
ابری که خواه ماه را بپوشاند یا آفتاب را

باربد با اینکه هنرمندی لایق بود از ادب و نزاکت و مجلس آرای نیز نصیبی فراوان داشت. شبی بسیار سرد که خسرو را نشاطی در سر بود، باربد را فراخواند و در حضور شیرین به او گفت: خوش کرده ام که امشب را با تو به روز آرم. آنقدر می نوشیدند و آواز خواندند تا باربد مست شد. گزیری نداشت که به بهانه قضای حاجت از تالار خارج شود، زمانی سپری شد و باربد باز نگشت، خسرو به شیرین گفت مهمان ما دیر کرد. و متعاقب این سخن از تالار خارج شد و باربد را دید که زیر درخت سدري بخواب رفته است. خسرو تن پوش پوست سمور خود را درآورد و بروی او



انداخت تا از گزند سرما در امان باشد.

چون آفتاب برآمد، خسرو پرویز به شیرین گفت حال مهمان ما را چگونه می بینی؟ شیرین پاسخ داد شاهنشاه بهتر از من آگاهی دارند. خسرو (در جام جهان نماى خود) نظر انداخت و گفت:

می بینم که از خواب برخاسته و چون پوشش مرا دیده و شناخته آنرا گرامی داشته، ردای خود را بر زمین افکنده و پالتوی سمور مرا بر آن نهاده و حیرت زده به احترام ایستاده است.

شیرین گفت شاهنشاه بینش یزدانی دارند... پرویز گفت برخیز، هر دو برخاستند روی را بهمین حال که شاه گفته بود مشاهده کردند شاه امر کرد به او مالی فراوان عطا کنند و مستمری قابلی در حقش برقرار سازند و املاکی در ری به نامش قباله کنند.

\*\*\*

(حکایت کنند که) روزی خسرو پرویز در بین راه، پسری «سرکاس»<sup>۲۶</sup> نام را از اهالی ایران دید که بدنیال گاو خود که «کود» حمل می کرده امی رفت و آواز می خواند. شاهنشاه را صدای این جوان خوش آمد و امر فرمود او را در اختیار بارید بگذارند تا تعلیم آواز بگیرد.

این جوان با استعداد تا آنجا در موسیقی پیشرفت کرد و توانا شد که بارید بر او حسد ورزید و وی را بقتل رسانید. روزی پرویز سرکاس را طلب کرد، بارید عرض کرد بیمار است. سرانجام خسرو از واقعه آگاه شد، به بارید گفت: «شعله حسد تا آنجا در دلت زیانه کشید که جوانی را که من از صدایش لذت می بردم بقتل رسانیدی تو نیمی از سرور مرا تباه کردی بنابراین گزیری نیست که به کیفر برسی و آنگاه دستور داد او را زیر پای پیل بیفکنند... بارید گفت اگر من نیمی از سرور شاهنشاه را تباه کردم خسرو با کشتن من آن نیم دیگر را نیز تباه خواهند کرد- آیا جنایتی که در حق شادمانی و طرب خود می فرمائید عظیم تر است یا آنچه من مرتکب شده ام؟ کسری گفت سخنی به جا گفتمی، به خدا سوگند که زنده ات نگاه خواهم داشت- سپس فرمان داد تا ویرا آزاد سازند... بارید بعد از وفات کسری مدتها در قید حیات بوده است.

■ پانویس:

۱. مسعودی او را «قندروس»، و ناشر دیگری «تودروس» نوشته است و به احتمال قوی همان تودروس رومی باید باشد.

۲. مراد از تار سیم یازده یا ابریشمی است که بر سازهای ذولا و تار می بندند مانند چنگ، عود، سنتور، کمانچه و غیره.

۳. چهار سیم یا چهار تار عود یا بریط در قدیم هر یک نام خاصی داشته است سیم اول که صدائی زیر داشته بهمین نام (زیر) تسمیه شده، سیم دوم مثنی و سیم سوم مثلث و سیم چهارم بم نامگذاری شده است.

۴. خنصر انگشت کوچک دست است.

۵. بنصر انگشت دوم بعد از انگشت کوچک است.

۶. وسطی بلندترین انگشت دست را گویند و در حقیقت انگشتی است که در وسط قرار گرفته است.

۷. سپابه نیز انگشت دوم بعد از شست است.

۸. عودسازی است که پارسی آن را رود یا بریط گویند، جعبه طنینی بزرگی دارد (مانند گلابی که از میان دو نیم کرده باشند) هشت سیم مزدوج دارد یعنی هر دو سیم یکسان کواک می شود. دو سیم اول را زیر و دو سیم دوم را مثنی و دو سیم سوم را مثلث و دو سیم آخری یا چهارمی را بم گویند. بعضی از شعراى جاهلیت از قبیل اعشى (میمون بن قیس، متوفی ۶۲۹ میلادی) که در دوره انوشیروان به مدائن رفته اند لفظ فارسی بمعنی آلات موسیقی را عیناً در اشعار غربی ذکر کرده اند. بیت ذیل منسوب به اوست:

الفنای بزم و بریط ذی بحة

والصنح بیکی شجوع ان یوضعا

۸. زنامی یکنوع نای است- «زنام» نام سازنده این نای است که در قرون ماضیه می زیسته و بهمین سبب این ساز را نای زنامی گویند.

۱۰. طنبور ساز زهی دسته بلندی است شبیه سه تار با این تفاوت که دسته طنبور طویل تر از دسته سه تار است و کاسه آن نیز انحنای بیشتری دارد.

۱۱. سورنای نائبی است که در مجالس بزم و سور نواخته می شود، این ساز همان است که امروز زرنای یا زورنای گویند.

۱۲. مستح که فارسی آن مشته است احتمالاً باید همان چغانه باشد و چغانه قطعه چوبی است محجوف شبیه مشته حلاجان که درون آن چند زنگوله نهاده اند که چون آنرا بحرکت درآورند صدای مطلوبی از آن استماع شود و برای نگاهداشتن وزن یا ریتم نغمات بکار می رود. این لفظ را اعراب مستحق نیز نوشتند اعشى قیس می گوید:

(و مستق صینی و ون و بریط

یجاوبه صنح اذا ماترئما)

یعنی از مشته عینی و ون و بریط آنگاه نغمات دلنشینی می توان شنید که چنگ نیز با آنها به ترنم درآید.

۱۳. صنح همان چنگ است احتمالاً بیکنوع ساز بادی نیز اطلاق می گردد این لفظ را نباید با سنح اشتباه کرد. ساز اخیر دو صفحه مدور فلزی است که بهم می کویند.

۱۴. بندستان را در هیچیک از فرنگها نیافتم چنین لفظی درسی لحن بارید که نظامی و منوچهری نقل کرده اند نبوده ولی از آنجا که گویند بارید برای هر روز از سال لحنی ساخته بود، ممکن است این لحن از جمله آن الحان باشد و یا آنکه بقرار گفته نظامی:

درآمد بارید چون بلبل مست

رفته بر بطی چون آب در دست

ز صد دستان که او را بود دمساز

گزیده کرد سی لحن خوش آواز

ممکن است بندستان جزء یکی از صدستان فوق الاشعار باشد. به روایتی می توان گفت که این لحن از ساخته ای موسیقی دان دیگری است.

۱۵. در نامهای الحان سی گانه بارید بنقل از منوچهری «بهار بشکنه» و «سی بر سر بهار» دیده شده- همچنین در این شعر از منوچهری لفظ سبزه بهار آمده است:

چون سبزه بهار بود نای عندلیب

چون بند شهریار بود صوت طیطوی

اما بطور مطلق فقط در کتاب سرگذشت موسیقی ایران تألیف آقای

روح الله خالقی جلد اول ص ۴۸۷ دیده شد که نوشته شده «دوازده مقام» ۹ دایره و شش آواز داشته است. برخی چند دایره را هم ملایم طبع دانسته و نام آنها را چنین نوشته اند: زنگبار - گلستان - بهار - بوستان - عنبری - وامق - زیرکش - حسینی - نهفت - حجاز . ۱۶ . ابرین و ابرینه نیز مهجور بنظر آمد .

۱۷ . لفظ مدگردی بجای «تصعد او تحد را من طبقه الی طبقه» نهاده شده و معادل مدولاسیون (Modulation) در اصطلاح موسیقی است .

۱۸ . مسعودی «مادار و ستان» نوشته است . چنین لفظی در هیچیک از گوشه های آوازاها و الحان باربدی دیده نشد . شاید کلمه ترکیب شده باشد از دو لفظ «ماداش» که نام قدیمی آذربایجان است و «روستان» که روشنان به معنای ستارگان ملکی است در اینصورت می توان گفت قطعه ایست به معنای «ستارگان آذربایجان» . بیش از این چیزی دستگیر نشد .

۱۹ . مسعودی «سبسم» نوشته است و به ظن قالب همان شیشم است ، برهان قاطع می نویسد : و نام قولی است از مصنفات باربد - منوچهری گوید : «بگری باده نوشین و نوش کن به صواب - به بانگ شیشم یا بانگ افسر سگری .»

۲۰ و ۲۱ . این دو لفظ نیز در میان نام الحان موسیقی و گوشه های آوازه های ایرانی دیده نشد ، بنابراین می توان طبق این سند تاریخی بر نامهای موجود نامهای ذیل را نیز افزود : بندستان - بهار - ابرین - ابرینه - مادرواسبان یا ماداروستان - قبه و اسپراس .

۲۲ . چنانکه می دانیم از پادشاهان ساسانی دو تن بنام خسرو (کسری) شناخته شده اند ، یکی خسرو انوشیروان و دیگری خسرو پرویز ، کتابهایی که درباره این دو نوشته شده عموماً ایجاد تردید کرده است که آیا مربوط به کدامین است . اینوسترانزف (Inostranzef) هریک را بدلالی از دیگری مجزا ساخته که البته مبتنی بر حدسیات درباره خسرو پرویز بوده است . در اینجا لازم است تذکار گردد که خسرو پرویز سلطانی جابر و ظالم بوده است . گویند قسارت قلب خسرو گاهی چاشنی مزاج دهشتناکی داشت . تعالی گوید : «خسرو را گفتند که فلان حکمران را بدرگاه خواندیم و تعطل ورزید پادشاه توقع فرمود که : اگر برای او دشوار است که بتمام بدن نزد ما آید ما بجزمی از تن او اکثفا می کنیم تا کار سفر بر او آسانتر شود بگوئید ققط سر او را بدرگاه ما بفرستند» . ذکر این مطلب برای توجیه ماجرائی که در همین مقال راجع به باربد خواهید خواند بی تأثیر نخواهد بود .

۲۳ . ون یا ونج که هندیان آنرا «ونیا» گویند یکنوع ساز زهی است شبیه نار و یا احتمالاً نظیر چنگ ، در تاریخ ادبیات آمده است که «اعشی بنی قیس» (متوفی ۶۲۹ میلادی) اول کسی است که در عصر جاهلی بختاً مشهور گشته و عرب را با تخی آلات موسیقی از قبیل چنگ و نای و بربط و طنبور و ون و غیره آشنا کرده و اسامی این آلات را در اشعار خود استعمال کرده است . بیت ذیل قطعه ایست که منتسب به اوست :

«بالجلسان و طیب اردانه

بالون یضرب لی یکرالاصیحا»

۲۴ . و کان غناء النبط الجرامقه بالغندورات وایقاعها یشیه ایقاع الطنابیر

این عین جمله ایست که در رساله ابن خردادبه آمده است ... مسعودی می نویسد : «غندورات» فی الاصل الغیروارات بوده است . «برهان قاطع غندرود» نوشته و آنرا نغیر یا بوق کوچکی دانسته است . ولی به نظر می آید که نظر ابن خردادبه بیشتر مقرون

به حقیقت باید باشد زیرا اگر کلمه «غندرود» را درست تصور کنیم ، ترکیبی است از لفظ «غنه» بمعنای گرد گرده شده و جمع آمده و «رود» بمعنای تار یا سیم یازه ساز ، بهمین سبب می توان پذیرفت که غندرود یا غندورد (بنا به روایت مؤلف برهان قاطع) عود یا رود بزرگتری است که همان سه تار یا طنبور می باشد .

۲۵ . تعالی گوید : نام نوازنده مشهور دوره خسرو پرویز که بصورت پهلبد و در عربی فهلبد تصحیف شده ، همان باربد است . رشیدی می نویسد : مطرب پرویز که جهرمی بوده و سرود خسروانی که سرودی است مسجع در بزم خسرو کفتی و بضم با خطاست و این مرکب است از بار بمعنی رخصت دادن و بد بمعنی خداوند و دارنده ، زیرا که پرویز او را اذن دخول در مجلس به جمیع اوقات داده بود . فرهنگ سرودی او را در نواختن بربط و علم موسیقی ؛ بی نظیر دانسته است ... انجمن آرا و آندراج می نویسد در بزم خسرو او و نکیساً اسباب طرب بوده اند و تصرفات داشته اند . نظامی گوید :

ستای باربد دستان همی زد

به هشیاری ره مستان همی زد

نکیسا چنگ را کرده خوش آواز

فکته ارغنون را پرده ساز

اما از پایان زندگی باربد روایات متفاوتی نقل می شود . ثعالی نقل می کند که سرکش و باربد هر دو از رامشگران خسرو پرویز بودند ولی سرکش که به برتری باربد و توجه شاه نسبت بدو حسادت می ورزید وی را مسموم ساخت - خسرو از مرگ وی بسیار اندوهناک گشت و چون دریافت که سرکش موجب مرگ باربد گردید است بدو گفت «من از شنیدن آواز باربد پس از او از تولدت می بردم و می خواستم که در پی آواز او آواز تو گوش دهم و تو از اینکه نیمی از لذت مرا از بین برده ای شایسته مجازات هستی .

سرکش پاسخ داد : شاها اگر بخواهی نیمی از لذت را که برایت باقی مانده است از بین ببری تو خود همه آن را از بین برده ای و بدینگونه شاه از سر تقصیر او در گذشت» ولی این ماجرا به نحو دیگری یعنی کاملاً بالعکس در رساله ابن خردادبه ذکر شده که مطالعه خواهید فرمود - فردوسی پایان کار باربد را چنین توصیف می کند :

چو آگاه شد باربد زانکه شاه

بپرداخت بی رای و بی کام گاه

ببرید هرچار انگشت خویش

بریده همی داشت در مشت خویش

چو در خانه شد آتش بر فروخت

همه آلت خویش یکسر بسوخت

- مراد از لفظ آلت در بین اخیر آلت موسیقی یعنی ساز می باشد .

علی ایحال ... با در نظر گرفتن اشعار فردوسی می وان اعتبار بیشتری برای ماجرائی که ابن خردادبه نقل کرده است قائل شد .

۲۶ . مصرع اول شعر فارسی این قطعه افتاده و ترجمه آن بحر بی چنین است :

.....

ای، قیصر یشبه القمر و خاقان الشمس

ای، الذی هو مولای یشبه النجم الممتکن

ای، اذاً شاه غطا القمر و اذاً شاه الشمس

اشاره به ملاقات قیصر و خسرو پرویز است .

۲۷ . به احتمال قوی همان «سرکس» یا «سرکش» باید باشد .